

معناپذیری «هنر» در کلام فردوسی

دکتر منوچهر اکبری*

چکیده

در این مقاله نخست به نقش واژه‌ها به عنوان عناصر اصلی زبان اشاره شده است. واژه‌ها در طول تاریخ دستخوش تغییر و تحول می‌گردند. هنر به عنوان کلمه‌ای چندمعنا از تنوع و تکثر چشمگیری برخوردار است. واژه هنر نموداری از مصادیق هنرهای زیبا و گرایش‌های آن تا اصول تیراندازی و جنگجویی و حتی آموختن زبان‌های متفاوت بهره‌مند است. علاوه بر این در شاهنامه با معانی از قبیل: خردورزی، حکمت، کارهای خوب، سازندگی، کسب رضایت خدا، مقارن است. همراهی واژه هنر با اعمال واژه‌های زیر قابل توجه است: انجام وظیفه، مراسم تاجگذاری، اصول موجود بین حاکم و مردم، خرد، داد، دانش، ادب، نژاد، مردانگی، پاکی، فرزاندگی، کشورداری، لیاقت، مهرورزی، بهره‌مندی از فرّه ایزدی، هنرمندی علاوه بر صفت اقشار مردم مانند زنان و موبدان و پادشاه و پهلوانان حتی صفت رخش هم واقع شده است. سخن آخر اینکه فردوسی منشاء هنر را خدا و آن را ودیعه‌ای الهی می‌داند.

کلید واژه‌ها

معناپذیری، هنر، شاهنامه، دلاوری، خردمندی، مردانگی، شایستگی، ودیعه الهی.

1. Intervening variable
2. Critical Realism
3. Social Realism
4. Frankfurt
5. Structuralism
6. Terry Eagleton
7. Classicism
8. Romanticism
9. Realism
10. Grand Narrative
11. Formation
12. Kandinsky
13. Tatlin
14. Gabo
15. Pevsner
16. Constructivism
17. Landscape
18. Gothic
19. Lukacs
20. Karl-Radek
21. Andrey-Zhdunov
22. Reflection
23. Critical Approach
24. The odor Adomo
25. Max Horkheimer
26. Avant Guard
27. Significative
28. Abstract
29. Figurative

پانوشتها:

1. Eagleton. Terry. Marxism And Literary - Criticism. Method'London. 1967.P.120
۲. رضا سیدحسینی، مکتبهای ادبی، تهران - انتشارات نگاه، ۱۳۷۶ صص ۷۲ - ۲۷۱.
۳. رامان سلدن، راهنمای نظریه ادبی معاصر ترجمه عباس مخبر، تهران - طرح نو - ۱۳۷۲ ص ۵۳.
۴. رامان سلدن همان ص ۵۵.
۵. هوارد آرناسن، پیشین ص ۴۶ - ۳۵.
۶. مارکس و انگلس - مانیفست کمونیسم، بی‌تا، بی‌تا ص ۳۵.
7. Jean Francois Lyotard; Toward Post Modern; U.S.Humanities Press. 1993. P.P. 12-26

۸. رامان سلدن ص ۵۳ - ۵۱.

۹. پیشین ص ۵۱.

۱۰. هوجسن، تاریخ هنر، ترجمه فرامرزی، بخش هنر باستان، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۸، ص ۳۰

۱۱. پیشین ص ۵۱.

۱۲. کتاب «هنر کره شمالی»، به زبان کره‌ای [این کتاب فاقد هرگونه آدرس به زبان انگلیسی است]

۱۳. آکادمی علوم شوروی، بازتاب کار و طبیعت در هنر، (گفتارهایی درباره زیباشناسی و هنر) ترجمه محمدتقی فرامرزی - نشر ساوالان ۱۳۵۷ ص ۸۸.

14. Lukacs - Georg, Historical Novel, Merlin Press, London, 1962. P. 25.

15. Lukacs - Georg. Contemporary Realism, Merlin press, London 1970-p.1.4

16. Lukacs Georg. The Meaning of Contemporary Realism Merlin, Press London. 1970 - P. 55.

17. Ibid. P 58.

18. Ibid. P.60.

19. Ibid. P.62.

۲۰. رامان سلدن، پیشین ۶۲

21. Adorno, Theodor And Horkheimer, MAX, Dialectic of Enlightenment, Allenlane, London, 1972. P. 44.

22. Ibid. P 48.

23. Ibid. P.50.

24. Lukacs. Op. Cit. P.70.

۲۵. لوسین گلدمن، نقد تکوینی - ترجمه محمدتقی غیانی (تهران - بی‌تا - ۱۳۶۹) ص ۱۳.

26. Eagleton Terry. Op. Cit. P.120.

27. Lukacs, Op. Cit. P. 57.

۲۸. رامان سلدن - ص ۸۳ و برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

David M. Rasmussen, Critical Theory, UK. Blackwell, 1995, PP. 43-48.

۲۹. برای مطالعه کلیات نظرات متفکران مذکور رجوع شود به:

عبدالحسین زرین‌کوب، ارزش میراث صوفیه، تهران - امیرکبیر - ۱۳۷۸ - ص ۲۵۳ - ۱۷۹.

۳۰. سید یحیی یثربی - عرفان نظری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۷۲ - ص ۵۴ - ۴۷.

برای مطالعه بیشتر رجوع شود به شیخ محمد لاهیجی. شرح گلشن راز - تهران - بی‌تا و بی‌تا، ص ۱۳۰ - ۱۰۷.

۳۱. وزارت ارشاد دیدگاههای فرهنگی امام

خمینی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی - ۱۳۷۲ ص ۳۶۹.

۳۲. پیشین، ص ۳۷۰.

۳۳. همان، ص ۳۷۰.

منابع و مأخذ

○ آرناسن، هوارد، تاریخ هنر نوین، محمدتقی فرامرزی - تهران - نگاه، ۱۳۶۷.

○ آکادمی علوم شوروی، بازتاب کار و طبیعت در هنر، گفتارهایی درباره زیباشناسی و هنر، ترجمه محمدتقی فرامرزی - نشر ساوالان، ۱۳۵۷.

○ جنسن، ه. و. تاریخ هنر، ترجمه محمدتقی فرامرزی - تهران - سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی - ۱۳۶۸.

○ زرین‌کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران - امیرکبیر - ۱۳۷۸.

○ سیلین، رامان، راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.

○ سیدحسینی، رضا، مکتبهای ادبی، تهران انتشارات نگاه ۱۳۷۶.

○ مارکس و انگلس، مانیفست کمونیسم، بی‌تا بی‌تا

○ وزارت ارشاد اسلامی - دیدگاههای فرهنگی امام خمینی - تهران - وزارت ارشاد ۱۳۷۲.

○ یثربی، سیدیحیی، عرفان نظری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۷۲.

○ Adorno, Theodor., And Horkheimer, MAX, Dialectic of Enlightenment, AllenLane, London, 1972.

○ David M. Rasmussen, Critical Theory, UK. Blackwell, 1995.

○ Eagleton. Terry. Marxism And Literary - Criticism. Method' London. 1967

○ Lukacs - Georg. Historical Novel, Merlin Press, London, 1962

○ Lukacs- Georg, Contemporary Realism, Merlin press London 1970.

○ Lukacs Georg. The Meaning of Contemporary Realism Merlin, Press London. 1970.

شناخت زبان و آثار ادبی بخصوص شعر، بی‌بازشناخت عناصر آن زبان یعنی کلمه و واژگان ناممکن می‌نماید. بررسی، بازخوانی و ترسیم خط مسیر حیات و تطور شکلی و محتوایی هر واژه، مثل شناخت سیر حیات بشری است. همانگونه که نژادها، اقوام و ملل، معماری و سنت‌ها، تلقی‌ها و نگرش‌ها، در طول تاریخ دچار تغییر و دستخوش تحولات چشمگیر و حتی متناقض و متفاوت شده‌اند، واژه‌ها نیز به عنوان عناصر و اجزای زبان نمی‌توانند از این دگرگونی و تحول بدور باشند. لازمه حیات بشر داد و ستد و گفتگو و مراد و معاشرت است، زبان فارسی هم از تندباد حوادث و حتی گزند ایام و اقوام بی‌نصیب نمانده است. اینکه فقط بر گذشته تأسف بخوریم یا حتی فخر بفروشیم چه بسا نوعی غفلت را در پی داشته باشد، اگر رجوع به گذشته و شناخت مایه‌ها و توان‌ها، کارایی و بالندگی یا ضعف‌ها و شکست‌ها وظیفه خطیرمان را در عصر حاضر افزونی بخشد کاری نیک و پسندیده است. اگر نمی‌توانیم در جهت بالندگی، پویایی و رشد زبان به عنوان یکی از ارزشمندترین میراث، گامی بلند برداریم، کمینه کارمان باید پاسداشت گذشته و جلوگیری از تحریف و ضعف و لاغری فرهنگ و زبان باشد. هنوز در موضع دفاع از این نظر برنیامده‌ام که می‌شود زبان را در راستای سلامت و صحت قرنطینه کرد. تاکنون آنان که انزوا و دورداشت زبان را تجویز کرده‌اند، راه بجایی نبرده‌اند. زبان مثل امواج و صدا محصور شدنی نیست. سخن گزافه‌ای نیست اگر بگوییم برخی انزواطلبی‌ها موجب فراموشی، ضعف و واماندگی زبان می‌شود. اگر زبان بتواند با یافته‌ها، تکنولوژی، فنون و جلوه‌های جدید تمدن، همراهی و رهبری کند یعنی عقیم و نازا نباشد، این رسالت را باید نشانه پویایی و علائم حیات، رشد، و بلوغ آن دانست.

امروز اقبشار، گروه‌ها، و جریانهای مختلف بهره‌مند از ادبیات خاص خودند، زبانی پویاست که در رفع نیاز و قبول سفارشهای متفاوت در حوزه لفظ و معنا و ترکیب و تفسیر موفق باشد. آنچه امروز زبان را اندکی تهدید می‌کند اینست که زبان ما تا حدی یک سوپیه و یک رویه شده است. بدین معنی که توازن و تعادلی بین داده‌ها و ستانده‌های آن برقرار نیست. معقولانه‌ترین شیوه پاسداری از زبان آنست که پاسدارانش هم به گذشته توجه کنند و هم رخ از آینده برنتابند. بزرگان ادب و زبان فارسی در زمان خود از واژه‌ها و کلمه‌ها معانی و کاربردهای متفاوتی را استنباط کرده و متناسب با روحیه و نوع کار از آن بهره‌مند شده‌اند. بی‌تردید واژه هنر مثل فرهنگ، تمدن، ادبیات، شعر و... از جمله کلماتی است که هنوز تعریف جامع و مانعی از آن نشده است و البته کم نبوده‌اند آنان که درصد برآمده‌اند این واژه‌ها را تعریف کرده و از آنان حد و رسم منطقی بدست دهند. اما تاکنون، دفتر تعاریفشان باز و حکایت شیرینشان دراز است.

واژه هنر از جهتی که تجلی روح آدمی است، در تفاوت تعریف مانند واژه انسان تکثیردار است. اصحاب نمایش و تئاتر کارشان را هنرپیشگی می‌دانند، آنان که گونه جدید تأثر را حرفه دارند، رو به هنر سینما آورده‌اند، جماعت نقاش و مجسمه‌ساز هنر را چنین تعریف کرده‌اند: «فعالیتی که هنرش می‌نامیم، روندی است فنی که به

مددش چیزی را ترسیم یا بازنمایی می‌کنیم. چه چیزی را؟ ساده‌ترین پاسخ اینست که هنرمند جهان بیرون و چیزهایی را که به چشم می‌بیند ترسیم می‌کند.» (هربرت رید: فلسفه هنر معاصر، ترجمه محمدتقی فرامرزی. انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۹۹) شگفت اینکه مباحثی را که در کتاب فلسفه هنر معاصر تدوین کرده‌اند همگنی پیرامون مکاتب نقاشی و مجسمه‌سازی است. مجموعه مباحث آموزشی را که ابراهیم یونسی پیرامون داستان‌نویسی نوشته است ذیل عنوان «هنر داستان‌نویسی» (ابراهیم یونسی: هنر داستان‌نویسی. انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۵) مطرح کرده است. دانش‌آموزانی را که در دوره‌های تجربی - عملی تحصیل می‌کنند به هنرستانی می‌شناسند و بدانان نیز هنرجو گویند. واژه هنر غیر از تصور معنایی. به لحاظ مصادیق نیز از نموداری پرفراز و نشیب از فردی لطیف، عاطفی با احساس، زودرنج، اهل ذوق، ظریف‌نگر، تا فردی جنگجو، دلبر، زورافکن، قهرمان، نیزه‌انداز، شمشیرزن، عنان‌گیر، تیرانداز، برخوردار است.

واژه هنر از جمله واژه‌های چند پهلویی است که از لحاظ مصادیق، در انواع آثار ادبی کاربرد دارد. امروز بی‌تردید وقتی واژه هنر را به زبان می‌آوریم گویا حافظه همه، او را با آنچه در مجموعه دانشکده هنرهای زیبا تعلیم می‌دهند همراه و متقارن می‌سازند. و جلوه‌هایی چون خط، نقاشی، گرافیک، سینما، تئاتر، مجسمه‌سازی، موسیقی، معماری و حتی گرایش‌هایی چون صنایع دستی را تداعی می‌کند. در این مقاله درصددیم به گذشته و حافظه تاریخی کاربرد این واژه در شاهنامه فردوسی بپردازیم. چه بسا قبل از ورود به بحث، نخستین سؤال این باشد که مگر در شاهنامه هم واژه هنر می‌تواند کاربرد چشمگیر و قابل طرح و تحلیل داشته باشد؟ پاسخ مستند و متکی به آمار این است که حتی ادعای کلیدی بودن این واژه در داستانهای شاهنامه، چندان بی‌پشتوانه نیست. میزان کاربرد این واژه با مشتقات و ترکیب‌های وابسته بدان، تلقی‌های گونه‌گونی را از آن مطرح می‌نماید، اینک به تنوع و چندگونگی و کاربردهای متفاوت این واژه می‌پردازیم:

۱. هنر، به معنی اصول و فنون و ریزه‌کاری‌ها و مجموعه آموزش‌های جنگاوری و آنچه باید فراگرفت تا بتوان در جنگها و نبردها چه فردی و چه جمعی با پشتوانه آن از پس حریف برآمد. در مواردی هم با کاربردهای واژه ادب و آئین و حتی فن هم‌معنی و خویشاوند می‌شود. در شاهنامه نزدیکترین معنایی که از مجموعه کاربردهای متفاوت واژه هنر برمی‌آید با آنچه ذیل واژه ادب در لغت‌نامه دهخدا آمده است بسیار همخوان و متناسب است. آنچه از لغت‌نامه برمی‌آید اینکه زمخشری ادب را دقیقاً معادل هنر گرفته است. زمخشری (نصاب). جمله را ادب سلاح و مردی از تیر انداختن و نیزه داشتن و ورق و شمشیر و قاروره افکندن و شنا و آنچه مردان را بکار آید (مجموع التواریخ و القصص) (نقل از دهخدا ذیل واژه ادب). واژه ادب، در نوروژنامه خیام با معنایی معادل و نزدیک به شاهنامه بکار رفته است. «تیر و کمان و سلاحی بایسته است و مر آن

را کار بستن ادبی نیکوست و پیغامبر علیه السلام فرموده است. علموا صبیانکم الرمايه و السباحة» (نوروزنامه خیام).

در قابوس نامه، واژه‌هایی که برای مجموعه آموزش‌های نظامی و جنگی برگزیده است، ائین و آداب و رسم است. (قابوس نامه، عنصرالمعالی... قابوس بن وشمگیر بن زیاد، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۵، صص ۹-۶ مقدمه مؤلف)

در لغت‌نامه دهخدا ذیل معنای واژه هنر نخست به برشماری مصادیق هنر مثل علم، معرفت، دانش، فضل، فضیلت و کمال پرداخته، پس از آن چنین تعریفی را دست داده است: «این کلمه "هنر" در واقع به معنی درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و فضل و دانش را دربر دارد و نمود آن صاحب هنر را برتر از دیگران می‌نماید.» (لغت‌نامه ذیل هنر)

شواهد شعری دهخدا با تلقی‌ها و برداشت‌ها و معانی مختلف و مصادیق متفاوت آن بدون نظر داشت به این تفاوت‌ها، از طیف‌ها و گونه‌ها و انواع ادبی آمده است، از بوشکور، فردوسی، فرخی، ناصر خسرو، اسدی، سنایی، نظامی، خاقانی، رودکی، سعدی، حافظ، منوچهری، مولوی، عبید و مسعود سعد.

البته دهخدا موظف نبوده است پاسخگویی تفاوت قرائت و تلقی هنر در این دو بیت باشد.

عاشق و رند و نظریازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام (حافظ، نسخه قزوینی)

هنر هم خرد هم بزرگیم هست سواری و مردی و نیروی دست (شاهنامه فردوسی، نسخه ژول مول، جلد ۵، صفحه ۲۷۱، بیت ۵۸۰)

آنچه از ابیات زیر برمی‌آید اینست که به لیاقت، شایستگی، توانمندی معنا شود. وقتی خطاب به کسی گوئیم، هر هنری داری رو کن یا نشان بده، طبیعتاً برای یک پهلوان یا شاهزاده با آنچه از یک نقاش، نوازنده، خطاط، شاعر، خطیب و ادیب و حتی ورزشکار امروزی انتظار داریم کاملاً متفاوت است.

۲. در داستان طهمورث دیوبند هنر به معنی آموختن و نوشتن و فراگرفتن زبانهای متفاوت است. نکته قابل توجه و تأمل اینکه هنر به عنوان امانخواهی دیوها مطرح می‌شود. وقتی طهمورث دیوها را اسیر می‌کند، دیوها به او پیشنهاد می‌دهند که: اگر ما را امان دهی، ما به تو هنری می‌آموزیم که ترا فایدهت باشد.

کشیدندشان خسته و بسته خوار	بجان خواستند آن زمان زینهار
که ما را مکش تا یکی نو هنر	بیاموزی از ما کت آید بپر
کسی نامور دادشان زینهار	بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزادشان شد سر از بند او	بجستند ناچار پیوند او
نیشتن به خسرو بیاموختند	دلش را به دانش برافروختند
نیشتن یکی نه که نزدیک سی	چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سفدی چه چینی و چه پهلوی	نگاریدن آن کجا بشنوی

(شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد اول: داستان طهمورث، صص ۲۳-۲۴)

هنر در معنی آموزش زبانها و خطوط مختلف اندکی درنگ‌آور است. عجباً که دیوها موجوداتی با فرهنگ، صاحب خط و زبان و اهل تعلیم و تعلم هستند. نه با چهره وهم‌آلود، ناشناخته، خیالی، ذهنی و

منفی که بیشتر با شیطنت و انحراف، سیاهی، تباهی، یأس، نومیدی و نقطه مقابل فرشته و فرشته‌خویی است.

۳. در مواردی که فردوسی به طرح موضوعاتی حکمی و اخلاقی می‌پردازد و بخصوص در دیباچه و سرآغاز کتاب که سخن در آفرینش عالم است هنر کاملاً معنایی متفاوت از سایر قسمتها دارد. گویا فردوسی با دقت خارق‌العاده به تناسب محورها و موضوع‌ها از هنر برداشت خاص دارد. در تلقی فردوسی آنچه خداوند در آفرینش عالم از جمال و کمال و حکمت و خرد بخرج داده است به هنر آفرینش و خلقت موسوم است.

چو دانایان توانا بدو دادگر ازیرا نکرده ایچ پنهان هنر (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد اول، صفحه ۶، بیت ۵۹)

۴. کاربرد دیگر هنر در داستان جمشید است، در این داستان هنر به معنی تحسین تمام کارهایی است که در تلقی ایران باستان همه را به جمشید نسبت داده‌اند، مثل: استخراج گوهر، پیدا کردن یاقوت، بیجاده، سیم، زر، یافتن عطریات، شناخت و معرفی گله‌ها و گیاهان معطر مانند بان، کافور، مشک، عود، عنبر، گلاب، و نیز دارو، درمان، یزشکی، کشتی، گذر از آب، گل‌شناسی، طراحی، ساخت قنات، آموزش مشاغل و پیشه‌وری، طراحی امور لشکر، کشاورزی، و سایر مشاغل و حرف، چنانکه فردوسی گوید جمشید برای انجام این امور و خدمات نهایت هنر خود را بکار برده است، گویا در تلقی جمشید هنر معادل واژه سازندگی امروز بوده است.

چنین سال پنجه بورزید نیز ندید از هنر برخرد بسته چیز همه کردنیها چو آمد پدید به گیتی جز از خویشتن کس ندید جمشید در ادامه بحث مجموعه خدمات خود را ذیل واژه هنر برمی‌شمارد:

گرانمایگان را ز لشکر بخواند چه مایه سخن پیش ایشان براند چنین گفت با سالخورده مهان که جز خویشتن را ندانم جهان هنر در جهان از من آمد پدید چو من نامور تخت شاهی ندید (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد اول: پادشاهی جمشید، ص ۲۷)

۵. نکته عبرت‌آموز و تاریخی اینکه، در روزگار جمشید هم، لازمه هنر کارآمد، هنر متعهد، هنر ارزشی، هنر تکاملی و حتی هنر با تلقی و قرائت فردوسی و متناسب با حماسه‌های تاریخی چون شاهنامه، آمیخته با ارزش‌های دینی و در جهت پروردگار بوده است. اگر قرار باشد بحث و تعهد را در حوزه هنر، از گذشته‌های دور پیگیری و تحلیل کنیم نمونه‌های زیر از بهترین شواهد قابل طرح و دفاع است. وقتی جمشید با وجود وظایف و خدمات متعدد ارزشمندی که کرده اسیر و گرفتار کبر و غرور پادشاهی شد و در این سراسیمه‌گرور تا آنجا پیش رفت که خود را در حد جهان‌آفرین نامید، در عین حال که مورد بی‌توجهی و اعتراض موبدان و حاضران قرار گرفت تمام آنچه را که هنر می‌نامید بناگهان بر باد رفته دید. خود و مجموعه آثار و خدماتش از اعتبار و نظر افتاد و به شکست منجر شد. در ادبیات زیر چه نسخه تصحیح محمد دبیرسیاقی را اصل قرار دهیم:

منی چون به پیوست با کردگار و چه نسخه ژول مول را: هنر چون نه پیوست با کردگار نتیجه چندان تفاوت نمی‌کند. اینک به قسمتهایی که گویای خروج جمشید از صراط الهی و توحیدی است اشاره می‌شود:

چو چندین برآمد برین روزگار جهان سر بسر گشت مر او را رهی یکایک به تخت مهی بنگرید منی کرد آن شاه یزدان شناس گرانمایگان را ز لشکر بخواند چنین گفت، با سالخورده مهان هنر در جهان از من آمد پدید جهان را به خوبی من آراستم خور و خواب و آرام‌تان از من است جُز از من که برداشت مرگ از کسی شما را ز من هوش و جان در تن است همه موبدان سرفکنده نگون چو این گفته شد فر یزدان از وی

شکست اندر آورد و برگشت کار شکست‌اندر آورد و بریست کار اینک به قسمتهایی که گویای خروج جمشید از صراط الهی و توحیدی است اشاره می‌شود:

ندیدند جز خوبی از شهریار نشسته جهاندار با فرهی به گیتی جز از خویشان را ندید ز یزدان به پیچید و شد ناسپاس چه مایه سخن پیش ایشان براند که جز خویشان را ندانم جهان چو من نامور تخت شاهی ندید چنان گشت گیتی که من خواستم همه پوشش و کام‌تان از من است وگر بر زمین شاه باشد بسی به من نگرود هر که آهر من است چرا کس نیارست گفت نه چون گسست و جهان پر شد از گفتگوی

(شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد اول، صص ۲۷ و ۲۸)

زندگی با پهلوانان و شاهزادگان بهره‌مندند. در توصیف ما در فریدون هنر مجموعه‌ی خصایص نیکویی است که در یک زن می‌توان سراغ گرفت حتی زاییدن یک فرزند پاک نهاد، بارور و با فره‌ایزدی و همایون و مبارک قدم به عنوان هنر وجودی یک زن مطرح است.

چو او زاید از مادر پره‌نر بسان درختی بود بارور (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد اول: داستان ضحاک، ص ۳۹، بیت ۱۰۰)

یا:

دگر دختری داشت نامش همای هنرمند با دانش و نیک رایی (شاهنامه، چاپ روس، جلد ۶ ص ۲۵۱، ش ۱۰)

شاعر برای معرفی همای غیر از بُعد هنرمندی، بهره‌ی دانش و نیک‌رایی را نیز کنار هم می‌آورد، همانگونه که در معرفی و توصیف شخصیت‌های دیگر از جمله موبدان دقیقاً همان صفات و خصال را برمی‌شمارد. از جمله:

یکی موبدی بود نامش همای خرمند و با دانش و نیک رایی (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد ۵، ص ۳۲۸، بیت ۱۴۶۸)

۸. در جایی از شاهنامه، هنر به معنی انجام وظیفه و خدمت، در راستا و رعایت حدود و ثغور شغلی است، به زبان دیگر عدم تداخل در وظایف شغلی دیگران است. در داستان بند کردن فریدون ضحاک را، فریدون پس از بند کشیدن ضحاک رسوم غلط پادشاهی ضحاک را باطل اعلام کرده به تعبیر متداول امروز برای هر قشر از اقشار جامعه حیطة مسئولیت، و شرح وظیفه، معین می‌کند، تداخل مسئولیت و مأموریت را که در زمان ضحاک حاکم شده بود برمی‌اندازد، هنر هر قشر را تفکیک و رعایت حدود قانونی خود می‌داند:

سپاهی نباید که با پیشه‌ور به یک روی جویند هر دو هنر یکی کارورز و دگر گرزدار سزاوار هر کس پدیدست کار چو این کار آن جوید آن کار این پر آشوب گردد سراسر زمین (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد اول، ص ۵۷، بیت ۳-۴۹۰)

۹. هنر به معنای مجموعه‌ی آداب و مقررات و شئونی است که برای به تخت نشستن، تاجگذاری، دیدار با مردم، صدور احکام و حتی سیاستها و اصولی اطلاق می‌شده که یک پادشاه برای اداره‌ی موفق کشور می‌بایست فراگیرد. به زبان دیگر مجموعه رسوم پادشاهی است. در داستان منوچهر، آنچه را که پدرش فریدون، برای او لازم‌التعلیم می‌داند، تحت عنوان هنر جمع می‌کند.

هنرها که بد پادشاه را بکار بیاموختش نامور شهریار (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد اول، ص ۸۴، بیت ۶۲۴)

در ادامه‌ی داستان منوچهر و فریدون وقتی برادران به جانشینی منوچهر اعتراض می‌کنند و خود را لایق‌تر از منوچهر می‌دانند و به فرستاده و قاصد نزد پدرش پیام می‌دهند که منوچهر بی‌هنر است، چگونه او را جانشین خود کرده‌ای؟! این جانشینی حق ما بوده است. مکالمه دو برادر (سلم و تور) درباره شخصیت منوچهر و جایگاه و مهری که نزد پدر دارد بیت زیر خلاصه می‌شود:

چنان نامور بی‌هنر چون بود کش آموزگار آفریدون بود (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد اول، ص ۹۱، بیت ۷۸۴)

۶. حکیم خداترس فردوسی طوسی در طرح داستانها نهایت دقت و استادی و هنرنمایی را به ویژه در رعایت تناسب درون ساخت داستان و نوع تلقی و برداشت از هنر بخرج داده است. در داستان ضحاک که بستر طرح گونه‌های منفی حکایت‌های شاهنامه است، هنر نیز تابع شخصیت ضحاک خوارمایه، و غیرقابل دفاع و بی‌ارزش می‌شود. پیام این رعایت و تناسب موضوع و داستان حداقل این است که از شخص منفی ناپاک و اندیشه‌پلید و شیطانی هرچه زاید و تراود جز شیطانی و نفسانی نیست. فردوسی از بستر براعت استهلالی که استادانه در آغاز داستان ضحاک قرار می‌دهد نخست از پنهان شدن و گم‌گشتن رسم فرزندی سخن می‌راند و جهان را در اختیار دیوان ترسیم می‌کند. در همان نگرش و استنباط است که حتی هنر اصیل هم در سایه قرار می‌گیرد، ارزش‌ها نابود می‌شود. راستی پنهان و گزند آشکار می‌گردد:

هنر خوار شد جادوی ارحمند نهان راستی آشکارا گزند (شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد اول: داستان ضحاک، ص ۳۲، بیت ۴)

۷. هنر با اطلاق کلی، صفت زنان نیز بوده است. با این تفاوت که در روزگار ما وقتی می‌گویند فلان زن هنرمند است یا اهل هنر یا صاحب هنر یا هنرشناس است به ذهن آدمی توانایی‌ها، مطالعات، تجارب و شایستگی‌هایش در امور یا رشته‌های هنری‌خطور می‌کند که رابطه مستقیم با دانشکده هنرهای زیبا و گرایش‌ها و رشته‌های مشابه و نزدیک آن دارد. صورت دیگر متداول امروزی که به بُعد فن و حتی تکنیک برمی‌گردد، مثل هنر نویسندگی، هنر آشپزی، هنر گلدوزی، هنر همسررداری است. در شاهنامه زنان از نقشی مشابه پهلوانان برخوردارند در عین حال از شایستگی‌های همسررداری و

۱۰. از مجموعه شروط و تعهداتی که منوچهر قبل از قبول مسئولیت پادشاهی می‌پذیرد با واژه هنر یاد می‌شود، از آنجمله‌اند گسترش و اقامه اصول اخلاقی چون: داد و دین و مردانگی، نیکی، پاکی، خشم، فرزاندگی، مهرورزی. بهره‌مندی از فره ایزدی، مقابله به مثل و نوعی قصاص رفتاری یعنی در برابر بدکاران بدی کردن، و به نیکان نیکی کردن، صاحب شمشیر بودن، به اهتراز در آورنده درفش کاویانی، تیغ زدن، در جادویی را با افسون بستن، در جنگ از بذل جان دریغ نوزیدن، دم آتشین داشتن، برای ملک و کشور و تاج و تخت و زینت بودن. عجیب اینکه بالاترین افتخارش را با وجود بهره‌مندی و برخورداری از همه این هنرها، بندگی می‌داند. بنده‌ای که جهان‌آفرین را پرستنده است.

پس آنگه یکی هفته بگذاشتند
 بهشتم بیامد منوچهر شاه
 در جادویها به افسون بیست
 همه پهلوانان روی زمین
 چو دیهیم شاهی بسر برنهاد
 به‌داد و به‌دین و به‌مردانگی
 منم گفت بر تخت گردان سپهر
 زمین بنده و چرخ یار منست
 هم دین و هم فره ایزدیت
 شب تار جوینده کین منم
 خداوند شمشیر و زرینه کفش
 فروزنده میغ و برآورنده تیغ
 گه بزم دریا دو دست منست
 بدان را ز بد دست کوتاه کنم
 گراینده گرز و نماینده تاج
 ابا این هنرها یکی بنده‌ام
 همه دست بر روی گریان ز نیم
 کزو تاج و تخت ازویم سپاه
 به‌راه فریدون فرخ رویم
 هر آنکس که در هفت کشور زمین
 (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد ۱، ص ۱۰۷)

۱۱. در داستانهای شاهنامه هنر از جمله صفت‌های بسیار پسندیده و محاسن نکوی موبدان به عنوان یک طبقه معنوی و صاحب نفوذ در جامعه محسوب شده است: شگفتا که حتی ضحاک به عنوان نماد دیوخواهی، بدی، ستم، جور در شاهنامه هم، موبدان را طرف مشورت قرار می‌داده و آنان را قشری پر هنر و بخرد دانسته است:
 از آن پس چنین گفت با موبدان که‌ای پر هنر نامور بخردان
 (شاهنامه، نسخه ژول مول، ص ۴۳، بیت ۱۹۸)

۱۱/۱. در داستان پیوند تهمینه دختر شاه سمنگان با رستم نیز از موبدی که به خواستگاری تهمینه برای ازدواج با رستم نزد پادشاه می‌رود با صفت پر هنر یاد می‌شود:

بفرمود تا موبدی پر هنر بیاید بخواهد ورا از پدر
 (شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۱، ص ۳۸۹، بیت ۱۲۵)

۱۱/۲. در قسمتی از جنگ ایران و توران، آنجا که توران سپاه، کوه هماون را محاصره می‌کند، و از نبود سپاه و نیروهای ایرانی خبر می‌دهند، پیران با ارباب خرد چنین سخن می‌گویند:

سپهد چنین گفت با بخردان که‌ای نامور پر هنر موبدان
 چه سازیم و این را چه آریم رای که اکنون ز دشمن تهی ماند جای
 (شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۷۸۹، بیت ۱-۵۳۰)

۱۱/۳. بهرام گور در انجمنی که با حضور موبد رایزن و گروهی از نامداران تشکیل می‌دهد، آنان را اینگونه خطاب می‌کند:

وزان پس چنین گفت با موبدان که ای پر هنر پاکدل بخردان
 (شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۴، ص ۱۹۲۵، بیت ۱۸۴۶)

۱۱/۴. پس از مرگ جمه‌ور و مای، وقتی سرپرستی پسرانشان گو و طلحند به دوش مادر می‌افتد، برای تربیت فرزندان دو موبد را با ویژگی‌های زیر برمی‌گزیند، موبدانی که دنیا دیده، تجربه آموخته و پاکیزه و هنرمند باشند.

دو موبد گزین کرد پاکیزه رای هنرمند و گیتی سپرده بی‌پای
 بدنبشان سپرد آن دو فرزند را دو مهتر نژاد خردمند را
 (شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد ۶، ص ۲۰۳، بیت ۶-۲۹۳۵)

۱۱/۵. آنجا که ایرانیان رستم و زال را فرامی‌خوانند، وقتی رستم و زال پس از شش هفته مسافرت، بی‌کلام و با دلی پر از غم به سوی ایرانیان در حرکتند، اقشار مختلف از آنان استقبال می‌کنند، اعم از نامداران زرینه کفش، گودرز و دیگران، در صدر افراد و اقشار از طیف موبدانی یاد می‌کند که به فراوانی هنر مشهورند:

چو ایرانیان آگهی یافتند همه داغ دل پیش بشتافتند
 چو رستم پدید آمد و زال زر همان موبدان فراوان هنر
 هر آنکس که بود از نژاد زرسپ پذیره شدن را برانگیخت اسپ
 (شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۳، ص ۱۲۴۳، بیت ۷-۲۶۹۵)

۱۲. جلوه دیگر پهلوانی را که فردوسی با واژه هنر باز گفته است، در نامه‌ای باید جست که زال خدمت سام می‌فرستد و به توصیف و تمجید ابعادی از شخصیت او می‌پردازد، در آغاز نامه پس از ذکر توحید و اظهار بندگی نسبت به خداوند یکتا، صفات سام را بدینگونه برمی‌شمارد: خداوند کویال و شمشیر خود، چماننده دیره هنگام گرد، کرکس چرانی در نبرد، فزاینده باد در آوردگاه، فشاننده خون از ابر سپاه، گراینده تاج زرین کمر، نشاننده شاه بر تخت زر. گویا فردوسی پس از این وصف‌ها و تعریف‌ها کلام آخر را اتمام و اكمال هنر مردانگی می‌داند و حتی جایگاه و شأن او را ورای هنرهایی می‌داند که در شأن دیگران برشمرده‌اند آنجا که گویند:

به مردی هنر در هنر ساخته سرش از هنرها برافراخته
 (شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۱، ص ۱۵۲، بیت ۸۰۱)

باید پرسید کدام یک از جلوه‌های پهلوانی و قهرمانکاریها با تعریف و نمادی که از هنر در روزگار ما موجود است سازگاری دارد؟ در این نمونه‌ها هنر جلوه‌ای از هنر حماسی است.

۱۳. هنرمندی به عنوان صفت مشترک زن و مرد بکار رفته است. در جریان خواستگاری و مقدمات ازدواج رودابه دختر محراب

کابلی با زال پسر سام، منجمان در پاسخ تقاضای سام نتیجه پیوند زال و رودابه را چنین پیش بینی می کنند:

ز اختر بجوید و پاسخ دهید سر خامه بر نقش فرخ نهید
ستاره شناسان بروز دراز همی ز آسمان باز جستند راز
به سام نریمان ستاره شمر چنین گفت کای گرد زرین کمر
ترا موده از دخت مهرباب و زال که باشند با هم دو فرخ همال
ازین دو هنرمند پیلی ژبان بیاید ببنند به مردی میان
(شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۱، ص ۵، بیت ۱۵۴)

نکته گفتنی اینکه پدر و مادر رستم را با صفت هنرمند معرفی می کند و بلافاصله به معرفی ابعادی از شخصیت رستم می پردازد، رستمی که قرار است نتیجه ازدواجی باشد که هنوز بر سر اصل آن توافق به عمل نیامده است. در ادامه همان داستان وقتی سیندخت مادر رودابه و همسر مهرباب از مهر و علاقمندی شدید دختر نسبت به زال آگاه می شود اگرچه در ابتدا نمی خواست بپذیرد که دخترش را به عقد ازدواج زال درآورد ولی پس از تعریف رودابه از زال و شناخت شدت علاقه و عشق دختر، نسبت به زال، دچار حیرت می شود به قبول ازدواج رضایت می دهد. اینک تعریف رودابه از زال خطاب به مادر:

بزرگست و پور جهان پهلوان هشیوار و با رأی و روشن روان
هنرها همه هست و آمو یکی که گردد هنر پیش او اندکی
(شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۱، ص ۱۵۹، بیت ۲-۹۶۱)

۱۴. نمونه مذکور از مواردی است که هنر در برابر آهو (عیب) قرار گرفته است در جریان ملاقات زال با سام در کمال ادب به عملکرد خرافی پدر مبنی بر تبعید پسر به جرم واهی سفیدمویی، کی زادگی را هنر می داند و در دو جای دیگر نیز به صاحب هنری خود افتخار می ورزد.

ندانم همی خویشان را گناه که بر من کسی را بید هست راه
مگر آنکه سام یلستم پدر اگر نیست با این نژادم هنر
ز مادر بزادم بینداختی بکوه اندرم جایگه ساختی؟
هنر هست و مردی و تیغ یلی یکی یار چون مهتر کابلی
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۱، ص ۱۷۰)

سام وقتی شرمنده از عملکرد غلط خود می شود، برای دلجویی پسر پیشنهاد می کند نامه ای نزد منوچهر بفرستد در آن نامه به هنرمندی پسر اقرار می کند:

مگر شهریار اندرین داستان به راه آید از کینه باستان
چو بیند هنرها و دیدار تو نجوید جهاندار آزار تو
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۱، ص ۱۷۱، بیت ۹-۱۲۲۸)

به نمونه های دیگری از حوزه قاموسی هنر در بازگفت و تبیین و توصیف گونه های حماسی برمی خوریم که نخواندنشان را موجب دریغ و افسوس می دانیم:

بدین شاخ و این یال و بازوی گفت هنرمند باشی ندارم شگفت
هنر یافته مرد جنگی بجنگ نجوید که رزم چندین درنگ
ندیدم کسی کاین چنین زهره داشت بدین پایگه از هنر بهره داشت
هنر جوید و هم بیچند عنان به کردار پیکر نماید سنان

بگیریم هر دو دوال کمر بگردار جنگی دو پرخاشخمر
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۹ و ۵۵۸، داستان سیاوش)

در داستان سیاوش آنجا که بحث هنرنمایی سیاوش به ترکان است کارها و جلوه های پهلوانی را به عنوان مصادیق هنرنمایی آورده است: سیاوش از ایران بمیدان گذشت بیازی همی گرد میدان بگشت
چو او گوی در خم چوگان گرفت هم آورد او خاک میدان گرفت
ز چوگان او گوی شد ناپدید تو گفتی سپهرش همی برکشید
هنر بر گهر نیز کرده گذر سزد گر نمایی بترکان هنر
به ونک سنان و بتیر و کمان هنرها پدیدار کن یک زمان
باوردگه رفت نیزه بدست عنان را بیچید چون پیل مست
بزد نیزه و برگرفت آن زره زره را نماند ایچ بند و گره
سیاوش سپر خواست گیلی چهار دو جوشن دگر ز آهن آبدار
کمان خواست با نیزه های خدنگ شش اندر میان و سه چوبه بچنگ
بر آن چار اسپر دو جوشن دگر گذر کرد تیر شه نامرر
بزد هم بر آن گونه ره چوبه تیر برو آفرین گفت بر ناو پیر
بیا تا من و تو باوردگاه بتازیم هر دو به پیش سپاه
بگیریم هر دو دوال کمر بگردار جنگی دو پرخاشخمر
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۹ و ۵۵۸ - داستان سیاوش)

۱۵. گاهی هنر، به معنی مطلق آموزش و اصول و آداب، رسم و لیاقتها و ریزه کاریهای حکومت برای کسانی است که قبول مسئولیت خطیر پادشاهی خواهند کرد.

هنرها بیاموختش سر به سر بسی رنج برداشت و آمد به بر
بسی رنج بردی و دل سوختی هنرهای شاهانم آموختی
پدر باید اکنون که بیند زمن هنرهای آموزش پیلتن

(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۲، داستان سیاوش، ص ۴۶۷)
هم از تو جویند شاهان هنر که یابد بهر کار بر تو گور
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۱۵۱۶، داستان هنر نمودن سیوش پیش افراسیاب، ص ۵۲۹)

هنرهای شاهانش بیاموختم از اندرز قام خرد تو خنم
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۳، ص ۱۵۱۶، داستان بازفرستادن رستم بهمن را به ایران)

بیاموختندش هنر هر چه بود هنر نیز بر گوهرش برفزود
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۴، ص ۱۶۸۹، داستان زادن اردشیر و تربیت او)

۱۶. هنر در مواردی به معنی عمل و کردار در برابر خرد و گفتار نیز بکار رفته است.

به خنجر جگرگاه او را بکاف هنر باید از کار کردن به لاف
نماند برین رزمگه زنده کس ترا از هنرها زیانست و پس
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۹۱۱، داستان کشتی گرفتن رستم و پولاد)

هنر بیش بینی ز گفتار من مجوی اندرین کار تیمار من
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۳، ص ۱۴۷۶، داستان می خوردن رستم با اسفندیار)

هنر بهتر از گفتن ناپاکار که گیرد ترا مرد، داننده خوار
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۴، ص ۱۹۲۸، داستان گرفتن سنگل،
نامه از بهرام)
در تمام نمونه‌های مذکور نوعی کنایه و بار طعن و تمسخر نهفته
است، بخصوص که هنر را با لاف زدن و ادعای حرفی، مقابل گرفته
است. از این تلقی و کاربرد هنر، مفهومی نزدیک به مضمون این
ضرب‌المثل به ذهن خطور می‌کند که: «به عمل کار برآید به
سخن‌دانی نیست.»

۱۷. فردوسی صاحب هنر بودن را به عنوان فخر و مایهٔ بالندگی
قومی در برابر قوم دیگر یا کشور و تمدنی در برابر تمدن دیگر نیز بکار
برده است. این ادعا که قومی بر قوم دیگر یا نژادی بر نژاد دیگر برتر
است، بی‌تردید تحت تأثیر مبالغه و به ضرورت فرهنگ و کلام
حماسی است. چه بسا بیشتر تعابیری که دشمن یا حریف را ضعیف،
ناتوان، بی‌هنر، بد هنر و یا غیرهنرمند معرفی می‌کنند، شیوه یا
ترفندی از نوع روانشناسی جنگ باشد، با هدف تضعیف روحیه
دشمن که امروز گونه‌های نوینی به خود گرفته و نوع سیاسی آن را
جنگ روانی گویند. در داستان باژخواهی قیصر پادشاه روم از سهراب،
در جواب سفیر اعزامی، از قیصری سخن می‌گوید که روزی زیون
ایرانیان بوده و اینک از سهراب باژخواهی می‌کند.

بهرسم ترا راست پاسخ گزار اگر بخردی کام کوی مزار
نبود این هنرها بروم اندرون بدی قیصر از دست شاهان زیون
کنون او به هر کشوری باژخواه فرستاد و خواهد همی تخت و گاه
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۳، ص ۹ - ۱۳۰۸، بیت ۵ - ۷۹۳)

۱۸. بعد توحیدی و الهی که فردوسی به هنر و فلسفهٔ وجودی آن
داده، بسیار چشمگیر است، فردوسی منشأ هنر را خدا و آن را ودیعه‌ای
الهی می‌داند. در دیباچهٔ تمام نامه‌ها پس از درود به خداوند به یکی از
نعمتهای خداداد اشاره دارد، از آن جمله هنر است:

که با برز و اورنگی و جاه و فر ترا داده یزدان هنر با گهر
(نسخه دبیرسیاقی، ج ۲، ص ۶۷۳، داستان گرفتن کیخسرو و بهزاد را)
در نامهٔ سرزنش آمیز هرمزد برای بهرام و اعتراض به پیمان‌بندی
او با خاقان چین و همچنین بی‌توجهی بهرام از اینکه منشاء همه
هنرها خداوند است، به نمونه‌ای با همان تلقی برمی‌خوریم:
یک نامه بنوشت پس شهریار به بهرام کی دیو ناسازگار
هنرها ز یزدان نیستی همی سوی به آسمان برنشینی همی
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۵، ص ۲۸۵، بیت ۱۷ - ۱۴۱۶)

اینک نمونه‌های دیگر:

نخست آفرین کرد بر دادگر خداوند آرام و رای و هنر
(شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۶، ص ۱۵۹۳، بیت ۸۰۱)
نخست آفرین کرد بر دادگر خداوند مردی و داد و هنر
(شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۴، ص ۱۶۶۹، بیت ۱۶۹۰)
نخست آفرین کرد بر دادگر که او داد دین و خرد هم هنر
(شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۴، ص ۱۹۹، بیت ۳۶۱)
نخست آفرین کرد بر دادگر کزویست نیرو و فر و هنر

(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۴۹۶، بیت ۷۶)
نخست آفرین کرد بر دادگر کزو دید نیرو بخت و هنر
(شاهنامه، نسخه دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۵۰۸، بیت ۹۶۰)
همی گفت کای داور دادگر تو دادی مرا هوش و فر و هنر
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۳، داستان هفت‌خوان، ص ۱۳۷۹، بیت ۱۷۲۷)

۱۹. مترادف واژگانی یکی از مهمترین ملاک‌های توانمندی و
سرشاری شاعر است، تا شاعری از غنا و پشتوانه عمیق فرهنگی و
علمی بهره‌مند نباشد، توان انتخاب مترادف‌های طبع‌نواز و دلنشین را
نخواهد داشت، این مترادف‌سازی می‌تواند زمینه‌ساز تشبیه و توصیف
و افزایش درصد عناصر مختلف و تنوع در خانوادهٔ کلمات باشد. امروز
یکی از رسالت‌ها و چشمداشت‌ها از ادبیات را قدرت خلق ترکیب و
تعبیر می‌دانند. با شناخت حوزهٔ معنایی و همجواری واژه‌ها و ترسیم
نمودار ظرفیت و کارایی و باروری آنها، می‌توان پیرامون فریبهی زبان
سخن راند. شاعر گاهی با ایجاد نوعی تضاد در ساحت تصویر و معنی
و حتی صورت کلمات به آفرینش هنری و ادبی می‌پردازد. چه بسا در
پی آن است که از خلاف آمد عادت، کام بستاند و پریشانی و بیگانگی
واژه‌ها را به جمع آرد، فردوسی هم در بستر صنعت شعری مراعات
نظیر به ترسیم طیف و نشان دادن طول موج معنایی واژه هنر پرداخته
است. توان شاعر در شناخت ظرفیت هر کلمه و تجربه و ذوق او در
پیوند کلمات همجواری را باید در نظر داشت تا در قضاوت نهایی حقی از
حکیم طوس پنهان یا تضحیح نگردد. واژه هنر از این جهت واژه‌ای
فرخنده و مبارک پی است، منزلت مکانی و همنشینی و مصاحبتش با
کلمه‌هایی با بار فرهنگی و پیامدار، از نکات بسیار چشمگیر است.

در واژه هنر بیشترین سنخیت و همجواری را با این واژه‌ها دارد:
خرد، فرهنگ، رای، بزرگی، مردی، داد، دادگری، منش، گوهر،
بخشش، مردانگی، فرزاندگی، سرفرازی، آبرومندی، شرم، فر، پرهیز،
خوش‌زبانی، دین و شیرین‌زبانی، با نمونه‌های زیر می‌توان از این
ادعا دفاع کرد که مجموعه قاموسی واژگان هم‌نشین و همسایه هنر از
حوزه و خانوادهٔ کلمات و تصاویر ارزشی و اخلاقی است. اینک
نمونه‌هایی چند:

نه زو پره‌نرتر بمردانگی به تخت و به دیهیم و فرزاندگی
(دبیر سیاقی، جلد ۴، ص ۲۰۱۰، بیت ۱۶۶)
ترا با هنر گورهرست و خرد روانت همی از تو رامش برد
(دبیر سیاقی، جلد ۲، ص ۶۲۱، بیت ۴۸۵)
منش‌هست و فرهنگ و رای و هنر نسدارد هنر شاه پیدادگر
(ژول مول، ج ۵ - ص ۲۷۱، داستان بهرام)
هنر هم خرد هم بزرگیم هست سواری و مردی و نیروی دست
(دبیر سیاقی، جلد ۲، ص ۱۸۳۳، بیت ۵۸۰)
چنین گفت کانکو بود دادگر خرد دارد و شرم و رای و هنر
(دبیر سیاقی، جلد ۵، ص ۲۱۲۶، بیت ۲۶۶۷)
که با برز و اورنگی و جاه فر ترا داده یزدان هنر با گهر
(نسخه دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۶۷۳)
هنرمند جمهور فرهنگ جوی سرفراز با دانش و آبروی
(نسخه دبیر سیاقی، جلد ۶، ص ۲۰۱، بیت ۲۸۹۶)

هنر جوی با دین و دانش گزین چو خواهی که یابی ز بخت آفرین
(نسخه دبیر سیاقی، جلد ۵، ص ۲۱۸۷، بیت ۳۹۵۶)

۲۵. نقطه مقابل صفات نیکو و حسنه‌ای که برای هنر انتخاب کرده است آنجاست که هنر را با پیشوند «بی» بکار برده است و همانگونه که در بیان بسامدی واژه‌ها و ترکیب‌های ساخته با هنر آمده است به نوزده مورد از نوع بی‌هنر برخوردیم. کاربردها هم از توان معنایی یکسانی برخوردار نیستند. بی‌هنری به معنی ضعف شخصیت، ترسوئی، نالایقی، فقدان کارایی جنگی، عدم شایستگی و صلاحیت اداره کشور و ناتوانی در قبول مسئول خطیر پادشاهی است. فقط به ذکر نمونه‌هایی چند بسنده می‌شود:

وز آنجا به ایوان آن بی‌هنر منیوه کزو ننگ یابد گهر
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۹۴۹، بیت ۴۲۹)

که آنرا که خواهد کند شوربخت یکی بی‌هنر برنشاند به تخت
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۳، ص ۱۱۵۲، بیت ۸۸۶)

که بگریخت از کرم و از هفت واد وزان بی‌هنر لشکر بد نواد
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۴، ص ۱۷۱۴، بیت ۵۹۶)

چو کردی نگاه اندر آن بی‌هنر نسبتی میان جنگ را بیشتر
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۴، ص ۱۷۳۵، بیت ۳۱۰)

سراپرده قیصر بی‌هنر همی کرد شاپور زیر و زیر
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۴، ص ۱۷۸۷، بیت ۳۸۷)

جوان بی‌هنر سخت ناخوش بود اگر چند فرزند آرش بود
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۵، ص ۲۰۱۴، بیت ۲۲۵)

یکی بی‌هنر خفته بر تخت بخت همی گل فشاند بر او بر درخت
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۵، ص ۲۰۵۸، بیت ۱۱۹۱)

گهر بی‌هنر زار و خوارست وست به فرهنگ باشد روان تندرست
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۵، ص ۲۱۲۳، بیت ۲۵۷۵)

از نظر فردوسی کسب هنر باید موجب آرامش شود. برای رهایی از غم و تیمار و سرای سپنج، پناه بردن به دامن هنر بهترین تجویز است.

هنرجوی و تیمار بیشی مخور که گیتی سپنجست و ما بر گذر
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۶، ص ۱۲۸، بیت ۱۱۲۲)

در داستان پند دادن نوشین روان به پسرش هرمزد نیز روی هنر تأکید خاص دارد.

وگر گردی اندر جهان ارحمند ز رنج تن اندیش و درد و گزند
سرای سپنجست هر چون که هست بدو اندر ایمن نشاید نشست

هنر جوی و با پیر دانا نشین چو خواهی که یابی ز بخت آفرین
(شاهنامه، نسخه ژول مول، جلد ۶، ص ۲۴۵، بیت‌های ۶۰-۳۹۵۸)

۲۱. بسیاری از مضامین شاهنامه در واقع منویات، اندیشه‌ها و عقاید فردوسی است که از بستر زاویه دید به عنوان یکی از ارکان داستان‌پردازی و از زبان شخصیت‌های

داستان همه حرف‌هایش را گفته است. حکیم خداترس، تکامل هنر را در همراهی و همسویی با دین می‌داند. مادرگو و طلحند در نصیحت فرزندان خود شرط تکامل، رشد، شایستگی و لیاقت پادشاهی را

چنین برشمرده است:

چنین گفت مادر به هر دو پسر که تا از شما با که یابم هر
هنرمندی و رای و پرهیز و دین زبان چرب و جوینده آفرین
چو دارید هر دو بشامی نواد خرد باید و شرم و پرهیز و داد
(شاهنامه، ژول مول، جلد ۶، ص ۲۰۳، بیت ۳-۲۹۴۱)

۲۲. در یک بیت هم فردوسی هنرمندی را دعای سلامت و صحت و تعادل گرفته است، این از کاربریهای خاص و نادر است، کی کاوس در پاسخ نامه سیاوش برای وی چنین دعا می‌کند:
همیشه هنرمند بادا دلت رسیده بکام آن دل روشنت
(شاهنامه، ژول مول، جلد ۲، ص ۱۲۹، بیت ۷۱۶)

۲۳. در یک مورد هم تعبیر «پرهیز» صفت جان قرار گرفته است. البته جان در بیت مورد نظر به معنی وجود است، در متن نامه‌ای که بین اسفندیار و گشتاسپ رد و بدل می‌شود و گزارش مأموریت جنگ با کهرم را به گشتاسپ می‌نویسد، گشتاسپ ضمن تشکر از او به جهت توفیق در مأموریت مذکور، او را چنین فرا می‌خواند:

همیشه بزی شاد و به روزگار همیشه خرد بایدت آموزگار
نیازست ما را به دیدار تو بدان پر هنر جان بیدار تو
(شاهنامه، ژول مول، جلد ۴، ص ۲۷۸، بیت ۶ و ۲۳۷۵)

۲۴. فردوسی در مواردی هم هنر را ناقص، ناکارآمد و مانند تیغ زنگار گرفته دانسته است:

هنر بی‌خورد در دل مرد تند چو تیغی که گردد ز زنگار کند
چون هنر از جمله ارزش‌های والای اخلاقی و خصال نیکوی پهلوانان و شخصیت‌های داستانی بوده است چه بسا اگر با حد و جایگاه و منزلت و مقام افراد تناسب نداشته باشد موجب غرور و ضرر برای شخص گردد، در داستان جنگ پهلوان زابلی در نهایت استادی و خلاقیت صحنه مبارزه این دو را به نظم کشیده است. در داستان مذکور هنر از دو جهت مطرح و نقدپذیر است. یکی از بعد و جهت حماسی و جنگی و پهلوانی و دیگر از جهت معرفتی و همراه با زیرکی و خردورزی، بدین معنی که اگر فرد صاحب هنر اندیشمند و صاحب خرد نباشد چه بسا که مصداق «دشمن طاووس آمد پز او» قرار گیرد. اگرچه هنرهای پهلوانی در الوا در حد کامل تجلی یافته اما همین پهلوان دلیر، اسیر عجب و غرور شده، هنرهای از رستم آموخته، او را مغرور کرده، در نهایت، موجب شکست او می‌شود. همان غرور موجب شد که الوا جایگه خویش را در نیابد و پا را از گلیم و حد خود فراتر نهد. قسمتی از داستان مذکور را مرور می‌کنیم:

یکی زابلی بود الوای نام سبک تیغ را برکشید از نیام
بسی رنج دیده بکار عنان بیاموخته تیغ و گرز و سان
به رنج و به سختی جگر پخته بود هنرها ز رستم بیاموخته بود
همان نیزه رستم او داشتی پس پشت او هیچ نگذاشتی
چه گفت آن سخنگوی دانای پیر سخن چون ازو بشنوی یادگیر
مشو غزه ز آب هنرهای خویش نگاهدار بر جایگه پای خویش
(شاهنامه، ژول مول، جلد ۲، ص ۶۸، ابیات ۵۰ تا ۱۵۴۵)

۲۵. فردوسی واژه هنرمند را به عنوان صفتی برای رخس هم بکار برده است.

بزرگیت هر روز بافزون ترست هنرمند رخس تو صد لشکر است
(شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۴، ص ۲۷۶، بیت ۱۰۵۲)

۲۶. حکیم طوس با وجودی که نژاد و هنر را لازم و ملزوم می‌داند، معتقد است، وقتی بخت و اقبال با کسی یار نباشد، و زمانه و تقدیر بر او پشت کند، آنجا حتی هنر هم موجب سرآمد غصه نیست. عقیده و اندیشه الهی حکیم طوس با اندیشه تقدیر محوری ایرانیان قبل از اسلام، پیوند خورده است. در داستان دستگیری و بردن بیژن نزد افراسیاب توسط گرسبوز، وقتی بیژن را غافلگیر می‌کند، راوی داستان با نوعی براعت استهلال خبر از تسلیم بیژن می‌دهد و از زبان بیژن گوید:

نه شیرنگ با من نه رهوار بور همانا که برگشتم امروز هور
ز گیتی نینم همی یار کس بجز ایزدم نیست فریادرس
(شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۵، ص ۲۵، بیت ۳ و ۲۸۲)
بیت مورد نظر آنجاست که بیژن را دست بسته در برابر برگشت روز، تسلیم می‌داند:

بسیاورد بسته بکردار یوز چه سود از هنرها چو برگشت روز
(شاهنامه مسکو، ص ۲۶، ج ۵، بیت ۲۹۹)

۲۷. آمار بسامدی واژه هنر با ترکیب‌ها و اشتقاقهایی که حکیم طوس از آن ساخته و در شاهنامه بکار برده است، با حدود ۲۸۵ مورد به قرار زیر تفکیک پذیر است:

هنر: ۱۳۵ مورد، / پرهنر ۴۷ مورد / هنرها ۴۳ مورد / هنرمند ۲۰ مورد / بی‌هنر ۱۹ مورد / هنرجوی ۵ مورد / فراوان هنر ۲ مورد / بدهنر ۲ مورد.

زینت پایان مقاله را انتخاب دیگر نمونه‌ها از کلام بلند خالق شاهنامه قرار می‌دهیم:

بدو گفست پیش فرستاده شو هنرها پدیدار کن نو به نو
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۳۲۳، بیت ۹۳۰)

ستمکاره خوانبمش ار دادگر هنرمند دانیمش ار بی‌هنر
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد اول، ص ۳۸۴، بیت ۱۲۳)

ازین پر هنر ترک نخواستہ بخفتان بر و بازو آراسته
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد اول، ص ۴۳۵، بیت ۱۱۲۱)

پدر باید اکنون که بیند ز من هنرهای آموزش پیلتن
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۴۶۷، بیت ۹۸)

هنر کن به پیش سواران پدید بدان تا نگویند کان بد گزید
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۵۳۰، بیت ۲۲۴۰)

هنرها همه هست نزدیک اوی مبادا چنان جان تاریک اوی
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۲، ص ۷۴۲، بیت ۱۴۶)

هنر کم شود ناسپاسی بجای روان تیره گردد به دیگر سرای
(شاهنامه، دبیرسیاقی، جلد ۳، ص ۱۲۳۵، بیت ۲۵۳۳)

منابع و مأخذ:

- دهخدا، علی‌اکبر: لغت‌نامه.
- دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی - قاسم غنی. انتشارات زوار.
- رید، هربرت: فلسفه هنر معاصر، ترجمه محمدتقی فرامرزی. انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- شاهنامه فردوسی (دوره ۶ جلدی) نسخه محمد دبیرسیاقی. مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دوم، ۱۳۴۴.
- شاهنامه فردوسی (دوره ۷ جلدی) نسخه ژول مول. شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۴.
- شاهنامه فردوسی (متن انتقادی - دوره ۹ جلدی) نسخه مسکو، تحت نظر ی.ا. برتلس، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان. انتشارات قطره، چاپ چهارم، ۱۳۷۶.
- قابوس‌نامه، اثر عنصرالمعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار، تصحیح غلامحسین یوسفی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۵.
- یونسی، ابراهیم: هنر داستان‌نویسی. انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۵.